

وودی آلن از اینگمار برگمان می گوید

# کارگردانی که خواب می دید، کارگردان نیست

تایم / ترجمه: کاوه شجاعی

● او راوی داستان های فراموش نشدنی آدم های ناامید عصر پس از جنگ بود که خدایی را در زندگی نمی دیدند. او بزرگترین شخصیت پرداز زنان قوی و زجرکشیده و بهترین بازیگردان زنان بازیگر بود. سینما به او مدیون است. او سینما را به شکل های هنری نظیر رمان و نمایش نزدیک کرد. اینگمار برگمان بزرگ، ماه پیش درگذشت، پس به سراغ وودی آلن رفتیم که برگمان کارگردان محبوبش بود

اما واقعا چه شباهتی میان یک کارگردان قدرتمند سوئدی با کمپینی آمریکایی وجود دارد که همیشه خود را دست کم گرفته است؟ اگر خوب دقت کنیم می بینیم که هر دو از تجارب و وسواس های فکری شان فیلمنامه های غیراقتباسی می نوشتند. هر دو در دوران بلند کاریشان سریع فیلم می ساختند؛ شاید دست کم یک فیلم در هر سال. هر دو با سرمایه ای اندک کارگردانی می کردند. هر دو روابط طولانی مدتی با استودیوهای حامی خود داشتند و علاوه بر اینها برگمان بر کارهای آلن بسیار تاثیرگذار بوده و این کمپین آمریکایی در چندین مورد به فیلم های برگمان اشاره داشته و با آنها شوخی کرده است.

آلن که این روزها آخرین فیلم خود را در اسپانیا فیلمبرداری می کند در مصاحبه ای با ریچارد کورلیس خبرنگار هفته نامه تایم، از برگمان سخن می گوید.

سوئدی منزوی و ایتالیایی پرسر و صدا در یک روز در گذشتند. حیرت انگیز و وحشتناک است! آه... این دو غول صنعت سینما! همه حیرت کرده اند. کارهای آنها نه تنها از بین نخواهند رفت، بلکه در بعضی جاها به نمایش درخواهند آمد و دی وی های آنها به فروش خواهند رسید، اما این دو مرد دیگر با ما نخواهند بود و این خیلی غم انگیز است  
اما بالاخره برگمان ۸۹ ساله بود و آنتونیونی ۹۴ ساله. سفر زندگی آنها به حد کافی طولانی بود و آدم فکر می کند هر چه که می خواستند بگویند را گفتند. بله. آنها ناپهنگام از میان ما نرفتند اما به هر حال این ماجرا برای من وحشتناک و غم انگیز است.

همه می دانند که شما با برگمان ارتباط داشتید. آیا با آنتونیونی هم آشنا بودید  
من او را اندکی می شناختم و چند بار او را دیدم. مثل یک سیم لاغر بود و ورزشکار و پرانرژی و از لحاظ روحی هوشیار. او یک بازیکن معرکه پینگ پونگ بود. من با او بازی می کردم ولی همیشه با امتیاز بالایی از من می برد. این بازی او بود

اما شما قبل از همه چیز یک حامی سرسخت برگمان هستید که عمر این علاقه به ۵۰ سال می رسد. در دهه پنجاه میلادی شمار زیادی از جوانان فیلم های برگمان را می دیدند - به خصوص مهر هفتم را - و همه به یک چیز ایمان می آوردند؛ فیلم «مهر هفتم» خود هنر است.

موافقم. برای من این مساله با «توت فرنگی های وحشی» اتفاق افتاد، بعد مهر هفتم و بعد جادوگر. این فیلم ها به ما ثابت کرد که برگمان واقعا یک کارگردان جادوگر است. هیچ کدام از فیلم های قبلی شبیه فیلم های برگمان نبودند. او تکنیک فیلمسازی و هنر روشنفکری را با هم ترکیب کرد. تکنیک او شورانگیز بود

بعد از سال ها ستایش برگمان، شما بالاخره با او دیدار کردید. به کمک لیو اولمن، زنی که چندین فیلم او را بازی و چند سال با او زندگی کرد.  
بله. ما در یک هتل در نیویورک با هم ناهار خوردیم. این لحظه بزرگی برای





من بود. من عصبی بودم و ترسیده بودم. اما برگمان یک نابغه سیاه، ترسناک و همیشه متفکر نبود که شما ممکن بود انتظار داشته باشید. او آدمی معمولی بود. او با من از فروش پایین فیلم ها، زنان و استودیوها حرف زد.

بعدا او از آن جزیره کوچک عجیب و غریبش که ۴۰ سال آخر را در آن زندگی کرد به من تلفن زد. او از خواب های گنگ و عجیبش برای من گفت. او مثلا خواب می دید در صحنه حضور دارد، اما نمی داند دوربین را باید کجا گذاشت و شدیداً دستپاچه می شود. بعد از خواب می پرید و به خود می گفت که یک کارگردان با تجربه و مورد احترام است و بدون شک می داند که دوربین را کجا بگذارد. این دلواپسی همیشه با او بود، حتی بعد از آن وقتی که بیش از ۲۰-۱۵ شاهکار ساخته بود.

تو می دانستی او اینگمار برگمان است، شاید خودش نمی دانست. شاید او از شهرتش در نیای خارج برداشت خاصی نداشت بدون شک. ببینید او هم آدمی معمولی بود با دلمشغولی های هر آدم معمولی دیگر. دنیا برگمان را به عنوان یک نابغه می شناخت و او البته در همین زمان نگران فروش آخر هفته فیلم هایش بود. او صریح و راحت حرف می زد، اما نباید انتظار داشت که حرف هایش اعلامیه هایی عمیق درباره زندگی باشد. سون نیکویست فیلمبردار او به من گفت همان وقتی که آنها صحنه هایی دربارۀ مرگ و مردن را می گرفتند، درباره شایعات زندگی خصوصی و بازیگران شوخی می کردند!

تو با نیکویست چهار فیلم ساخته ای و به نظر می رسد هر دو نفر به دنیای اخلاقی برگمان احساس نزدیکی می کنند.

من چیزهایی را از برگمان عیناً گرفته ام. من برخورد او را نسبت به فیلمسازی دوست دارم. او فکر نمی کرد فیلمسازی یک اتفاق بزرگ است. فیلم ساختن برای او همکاری گروهی از آدم ها بود. بعضی وقت ها او دو یا سه فیلم در سال می ساخت. خیلی سریع کار می کرد. شاید در یک نشست ۷ یا ۸ صفحه از فیلمنامه را فیلمبرداری می کرد. پول این دست و دل بازی های کارگردان های این سال ها را نداشت!

شاید یکی از مهمترین دلایل توجه شدید مردان آن عصر به فیلم های برگمان این بود که او از زیباترین و قدرتمندترین هنرپیشه های دنیا استفاده می کرد؛ اوا دالبک، هریت و بی بی اندرسون، اینگرید تولین، گانل لیندبلوم، لیو اولمن، لنا اولین و... آنها تماشاچی را هیپنوتیزم می کردند و همه برای برگمان کار می کردند.

برگمان روی چهره ها خیلی حساس بود. صورت آدم ها برای او خیلی مهم بود. او با زنان راحت ارتباط برقرار می کرد و با مشکلات آنها درگیر می شد. آنها هم به راحتی عاشق برگمان می شدند. بازیگران فراوانی بودند که در دوره هایی کوتاه با او زندگی کردند. او مرد زنان بود

شماری از منتقدان نظر مساعدی به برگمان ندارند چون به اعتقاد آنها او تئاترهای سینمایی می ساخت. من این را به عنوان یک محدودیت نمی بینم، اما فکر نمی کنید که برگمان در اصل یک فیلمنامه نویس بود که کارهای خودش را کارگردانی می کرد؟

درباره من هم همین را می شود گفت. اما باید حواستان به فیلم

«فریادها و نجواها» باشد که تقریباً دیالوگی در آن وجود ندارد. چنین چیزی تنها در سینما صورت می گیرد. او واژگان سینمایی خودش را اختراع کرد که به آنچه می خواست بگوید می آمد.

خب تو فکر می کنی او معرکه بود و من هم همین فکر را می کنم. اما به شمار زیادی از جوان ها - منظورم جوانان باهوش و عشق فیلم است - درباره برگمان چه می گویند؟ فیلم های او چه ربطی به امروز دارند؟

من فکر می کنم فیلم های او تا دنیا دنیا است با آدم ها ارتباط برقرار می کنند چون آنها درباره دشواری های روابط انسانی، مذهب و مرگ هستند، موضوعاتی که هزاران سال است ما را درگیر خود کرده اند.

اما شمار زیادی از هنرمندان در سال های اخیر مانند برگمان به مسائل مذهبی-نگلمی-کنند

بله، اما او به شدت درگیر این ماجرا بود. برگمان در خانواده ای مذهبی رشد کرد و به شدت درگیر پدیده های معنوی بود. این مساله همیشه فکر برگمان را مشغول می کرد اما فراموش نکنیم فیلم های او به شدت سرگرم کننده بودند.

اگر بخواهید به کسی که تا به حال فیلم های برگمان را ندیده ۵ فیلم مهم او را معرفی کنید از کدام ها نام می برید؟

مهر هفتم، توت فرنگی های وحشی، جادوگر، فریادها و نجواها و پرسونا

شمار زیادی از کارگردان ها اگر فقط چند تا از این فیلم ها را ساخته بودند کلی افتخار می کردند.

نه! ساخت فقط یکی از آنها هم برای افتخار کردن کافی است!